

آیا به راستی خنده از بی‌خردی خیزد

*
دکتر سهیلا فتاح

چکیده

حکیمان و اندیشمندان گیتی از دیرباز درباره انگیزه‌ها و نتایج خنده که از ویژگی‌های نوع انسان است، با یکدیگر همداستان نبوده‌اند.

اگر حکیم ناصر خسرو قبادیانی سخنسرای نامدار قرن پنجم هجری آن را برخاسته از بی‌خردی و در نتیجه زیانبار دانسته است و اگر بودلر شاعر بزرگ قرن نوزدهم فرانسه پس از گذشت قرن‌ها نظیر سخنان ناصر خسرو را تکرار می‌کند، اندیشمندان بسیار دیگری برای خنده فایده‌های تربیتی و اخلاقی قایل‌اند. نگارنده کوشیده است در این مقاله با یادآوری جایگاه بلندی که هنر ایجاد خنده در گستره ادبیات دارد و نیز با بررسی نظریات بعضی از دانشمندان درباره خنده پاسخ مناسبی برای این پرسش بیابد که آیا به راستی آنچنان که ناصر خسرو می‌گوید خنده از بی‌خردی بر می‌خیزد و به کلی نارواست؟

واژه‌های کلیدی

خنده، خندیدن، خنداندن، کمدی، مطایبه، شوخی.

خنده این بارزترین نشانه و گویاترین بیانگر شادمانی آدمیان همان‌گونه که می‌دانیم، در اساس خاص نوع انسان است و از آنجا که دیگر حیوانات توان دریافت مطایبه‌ها و لطیفه‌ها را ندارند و خندیدن از آنان ساخته نیست، نمی‌توان آن‌را به‌غیر انسان نسبت داد. بیهوده نیست که از دیرباز در تعریف انسان در کنار جمله معروف «الانسان حیوان ناطق» جمله «الانسان حیوان ضاحک» را هم از منطقیان خوانده و شنیده‌ایم.

برگسون فیلسوف مشهور فرانسوی (۱۹۴۱-۱۸۵۹م) با اشاره به همین تعریف انسان می‌نویسد: حق آن بود که بگویند «انسان حیوانی است که می‌خندد و می‌خنداند.» (6/ p.3). وی در توضیح گفته خویش می‌افزاید: خندانان نیز همچون خندیدن خاص انسان است و اگر حیوان دیگر و یا شیء بی‌جان بتواند کسی را بخنداند به سبب شباهتی است که به انسان دارد و یا به‌واسطه اثری است که انسان بر آن گذاشته است.

برای مثال، اگر به یک کلاه بخندیم، خنده ما به قطعه‌ای نمد یا حصیر که کلاه را از آن ساخته‌اند نیست، بلکه به شکلی که هوس و ذوق انسان به آن نمد یا حصیر بخشیده است می‌خندیم (6/ p.3).

ناگفته پیداست که خندیدن و خندانان به قوم و زمان و مکان خاصی اختصاص ندارد و همه آدمیان در همه زمان‌ها و در همه جا به انگیزه کسب لذت و نیز برای از پای در نیامدن در برابر نامرادی‌ها و پیشامدهای اندوهبار زندگی از نعمت مطایبه و شوخ‌طبعی بهره گرفته‌اند و می‌گیرند. با این‌همه درباره انگیزه‌ها و نتایج خنده به‌آسانی نمی‌توان حکمی قطعی صادر کرد. چه می‌بینیم که حکیمان و اندیشمندان گیتی از دیرباز درباره روا و سودمند و یا ناروا و زیانبار بودن خنده همداستان نبوده‌اند. حکیم ناصر خسرو قبادیانی سخنسرای توانای قرن پنجم هجری که پس از سفر به مصر همه وجود و اندیشه و هنر خویش را در خدمت تبلیغ مذهب اسماعیلیه گذارده بود و به اصطلاح «شوخی سرش نمی‌شد» با تلخی تمام فریاد برآورده است که:

خنده از بی‌خردی خیزد، چون خندم چون خرد سخت گرفته است گریانم
با گروهی که بخندند و بخندانند چون کنم چون نه بخندم نه بخندانم

(۴/ ص ۱۹۶)

گفتنی است که بودلر (Baudelaire) نویسنده و شاعر نامدار قرن نوزدهم فرانسه نیز قرن‌ها پس از ناصر خسرو با وی همداستان گشته جمله معروفی را از یکی از بزرگان مسیحیت در نکوهش خنده نقل و شرح کرده است که تکرار مضمون بیتی است از ناصر خسرو. مفهوم

آن جمله چنین است: «خردمند از آنکه مرتکب خنده شود بر خود می‌لرزد.» (5/p.244).
و سروده ناصرخسرو این است:

از غم آنکه دی از بهر چه خندیدم خود من امروز به دل خسته و نالانم

(۴/ص ۱۹۶)

بودلر در شرح آن جمله می‌نویسد: «خردمند همان‌گونه که از لذت مادی می‌پرهیزد از خنده نیز می‌هراسد و همان‌گونه که در آستانه وسوسه توقف می‌کند، در آستانه خنده نیز از پیش رفتن باز می‌ایستد و این از آن‌رو است که میان خردمندی و خنده تضادی موجود است.» (5/p.244).

بودلر در رساله‌ای که درباره جوهر خنده و به‌صورتی گسترده درباره کمندی در ادبیات و هنرهای زیبا نوشته است، خنده را نشانه بارز ضعف می‌خواند و می‌پرسد: چه وضعی آشکارتر از تشنجی عصبی و غیر ارادی همچون عطسه است که از دیدن ضعف دیگران شکل بگیرد؟ آیا پدیده‌ای رقت‌انگیزتر از وضعی که لذت بردن از ضعف دیگران را موجب شود وجود دارد؟ به‌عنوان مثالی پیش پا افتاده ببینم چه چیز لذت‌بخشی در لغزیدن و به زمین خوردن کسی بر اثر یخبندان یا به سبب برخورد پایش با سنگ لبه پیاده‌رو وجود دارد که با دیدن آن چهره برادر دینی‌اش به طرز نامنظمی متقبض شود و عضله‌های صورتش همانند پاندول ساعتی دز هنگام ظهر ناگهان به حرکت درآید؟ این بیچاره دست کم صورتش از ریخت افتاده و شاید یکی از اعضایش شکسته است و با این حال خنده ناگهان به‌صورتی مقاومت‌ناپذیر به راه افتاده است! (5/p.248).

بودلر می‌افزاید بی‌شک اگر این وضعیت را با دقت بشکافیم، در عمق اندیشه آن که می‌خندد خود برترینی و تکبری ناخودآگاه می‌یابیم. گویی با خود می‌گوید: من نمی‌افتم! من درست راه می‌روم، من پاهایم استوار و محکم است. من حماقت بی‌توجهی به سنگ کناره پیاده‌رو را مرتکب نمی‌شوم. (5/p.248) بودلر در این راه تا بدانجا پیش می‌رود که خنده را ذاتاً فسادآمیز و شیطانی می‌خواند، زیرا به نظر وی کسی که می‌خندد خود را برتر از دیگران احساس می‌کند و از شفقت بی‌بهره است. (5/p.248).

پاسکال ریاضیدان، فیزیکدان و فیلسوف بزرگ فرانسوی نیز در قرن هفدهم کمندی را زیان‌بخش‌ترین سرگرمی‌ها برای جامعه می‌شمرد (9/p.94).

اما بر پایه نظر امثال ناصرخسرو و بودلر آیا خنده را باید ممنوع داشت و رنگ لبخند و تبسم را از چهره‌ها زدود؟

گذشته از آنکه خنده در حقیقت واکنش طبیعی آدمیان در برابر اعمال خنده‌آور است تا بدانجا که حتی «بدعق‌ترین» مردمان نیز هنگامی که با گفتار یا رفتار و یا موقعیت خنده‌آوری روبه‌رو می‌گردند، هر چند هم که بکوشند، گریزی از خندیدن ندارند، بسیاری از صاحبان اندیشه و هنر نیز با ناصر خسرو و بودلر همداستان نیستند و بعضی از آنان برای خنده، فایده‌هایی تربیتی قایل هستند.

حکیم دانای طوس که معتقد است «لب مرد باید که خندان بود» (۲/ج ۶، ص ۲۳۰). احساس ایمنی را که زداینده رنج و اندوه است، زاینده شادمانی آدمیان می‌داند و خنده و شادی را نه تنها برخاسته از بی‌خردی نمی‌پندارد که کم‌بهره بودن از نعمت شادی را مایه کاهش روان و ناتوان گشتن خرد می‌شمارد و از این نظر درست در نقطه مقابل ناصر خسرو قرار گرفته است.

هر آن کس که گشت ایمن او شاد شد غم و رنج با ایمنی باد شد
چو شادی بکاهد، بکاهد روان خرد گردد اندر میان نساتوان

(۲/ج ۷، ص ۲۱۷)

هانری برگسون که رساله ارزشمند او درباره خنده در سال ۱۸۹۹ میلادی به چاپ رسیده است بر آن است که خنده رفتاری اجتماعی است و در حقیقت جز با همدستی دیگران صورت نمی‌پذیرد. اجتماع با خنده همه کسانی را که از راه و رفتار درست دور می‌شوند، همه افراد حواس پرت و غیر معمولی و سرانجام همه کسانی را که به گونه‌ای نظم پذیرفته شده جامعه را بر هم می‌زنند به هماهنگی با جامعه فرا می‌خواند (71 p.277).

به اعتقاد برگسون کسی که رفتار یا گفتارش خنده برمی‌انگیزد (شخصیت کم‌دی) خود از عیب‌های خنده‌آورش آگاه نیست و چنان است که گویی همه او را می‌بینند و او خود را نمی‌بیند. برخلاف شخصیت تراژدی که هرگز رفتار خود را تغییر نمی‌دهد و از قضاوت دیگران درباره خود آگاه است، دارنده عیب‌های خنده‌آور به محض آگاهی یافتن از عیب‌هایش می‌کوشد تا دست‌کم از نظر ظاهری خود را تغییر دهد.

اگر هارپاگون (Harpagon) شخصیت مشهور نمایشنامه خسیس مولیر (Moliere) درمی‌یافت که به خست وی می‌خندیم، نمی‌گویم خود را کاملاً اصلاح می‌کرد، اما بی‌گمان خست خود را کمتر یا به‌صورتی دیگر نشان می‌داد و در همین راستاست که

برگسون می‌گوید: خنده مجازات خلق و خوبیهای خنده‌آور است و موجب می‌شود تا بی‌درنگ بکوشیم تا آن‌چنان که باید باشیم به نظر برسیم... (6/p.13).

این بیان برگسون که مبین فایده تربیتی و اخلاقی خنده و آثار کم‌دی است در حقیقت سخن تازه‌ای نیست، زیرا می‌دانیم که در زمان مولیر فلسفه کم‌دی را با نقل شعاری لاتینی خلاصه می‌کردند که مفهوم آن چنین است: «کم‌دی آداب و رسوم را با خنده اصلاح می‌کند»^(۱) (9/p.93).

در میان صاحبان هنر و اندیشه کم نبوده‌اند کسانی که سخنانشان درباره اهمیت و فواید خنده به صورت قول‌هایی مشهور درآمده و دهان به‌دهان می‌گردد و در کتابها نقل می‌شود.

شانفور (Chanfor) (۱۷۴۱-۱۷۹۴) نویسنده و نمایشنامه‌نویس فرانسوی در قرن هجدهم می‌گوید: «به هدر رفته‌ترین روزها روزی است که در آن نخندیده‌ایم.» (10/p.58).

بومارشه (Beaumarche) کم‌دی‌نویس فرانسوی در قرن هجدهم میلادی می‌گوید: «شتاب دارم به همه چیز بخندم از بیم آنکه مجبور شوم بر آنها بگریم.» (10/p.27) و منظور بومارشه این است که یک واقعه واحد می‌تواند سبب خنده یا گریه شود و برای آنکه تسلیم جانب غم‌انگیز زندگی نشویم باید واقعیت را به‌سوی خوشبینانه هدایت کنیم.

میشله (Michelet) (۱۸۷۴ - ۱۷۹۸) مورخ مشهور فرانسوی در قرن نوزدهم میلادی با اعتقاد بر اینکه خنده از کارهای اساسی طبیعت آدمی است می‌گوید: «اگر نتوانیم دست‌کم در میان دردهایمان بخندیم چگونه زندگی را تحمل کنیم؟» (10/p.58) منظور وی آن است که خنده برای آدمی از آن روی که او را در تحمل شرایط غم‌انگیز زندگی یاری می‌کند، ضروری است.

اوزن یونسکو (Eugene Ionesco)، نمایشنامه‌نویس و طنزپرداز رومانیایی‌تبار فرانسوی در قرن بیستم که شوخی کردن و خندیدن را بهترین طریق برای نیندیشیدن به جانب غم‌انگیز حیات می‌داند می‌گوید: «مطابق تنها امکانی است که با آن می‌توانیم خود را از وضعیت بشری و دلهره وجود که آمیزه‌ای از خنده‌آور و غم‌انگیز است برهانیم.» (10/p.58) یونسکو، همچنین بر این باور است که اگر آدمی بتواند به بیرحمی وضعیت خویش بخندد دیگر به بندگی آن تن در نمی‌دهد، زیرا که خنده به آدمی تفرقی اشرافی می‌بخشد و می‌گوید: «آگاه بودن از آنچه که بی‌رحم و وحشتناک است و خندیدن به آن، چیرگی یافتن بر آن است.» (10/p.58).

این فراخواندن آدمی به خندیدن در برابر دشواری‌ها و مصیبت‌ها یادآور غزل زیبایی از مولانا است با مطلع:

جستی کرد جهان را ز شکر خندیدن آن که آموخت مرا همچو شرر خندیدن

در این غزل مولانا می‌گوید: همچون صدف آنگاه که مرا در می‌شکنند، می‌خندم که خندیدن در هنگام پیروزی‌ها کار خامان است ... زر با خنده خود هنگامی که در آتش قرار می‌گیرد به تو می‌گوید: اگر بی‌غشی، آنگاه که زبانی به تو می‌رسد آشکارا بخند!

به صدف مانم خندم چو مرا درشکنند کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن

زر در آتش چو بخندید تو را می‌گوید گر نه قلبی بنما وقت ضرر خندیدن

(۳ ج ۲، ص ۲۲۲)

و سرانجام از هانری برگسون به‌ویژه این گفته را نقل کرده‌اند که: «خنده بعضی از عیبها را مجازات می‌کند، همچنان که بیماری مجازات بعضی زیاده‌روی‌هاست» (10/ p.57). با آنچه گفته شد می‌بینیم که در برابر دیدگاههای بودلر و ناصرخسرو و... دیدگاههای بسیاری دیگر از صاحبان اندیشه و هنر قرار دارد که خنده را سودمند می‌دانند و برای آن نقش‌های سازنده اخلاقی و اجتماعی قابل‌اند. از جایگاه مهمی که خنده در گستره ادبیات دارد نیز آگاهییم و می‌دانیم که هدف اساسی کمدی^(۲) که از روزگار باستان گرفته تا به امروز همواره یکی از انواع مهم ادبی (در برابر تراژدی) به‌شمار رفته است^(۳) یا در اساس ایجاد خنده و سرگرمی است و یا اموری کاملاً جدی را با شوخی‌های خنده‌آور بیان می‌کند و به‌عبارت دیگر همه آثار کمدی - که بیشتر نمایشی است - و همه فکاهه‌ها و مطایبه‌ها و شوخی‌ها - که بخش مهمی از زاینده‌های ذوق و ذهن ادیبان جهان را تشکیل می‌دهد، همه حتی هنگامی که درسهایی اخلاقی را هم در بر دارد برای خندانند بینندگان و خوانندگان به‌وجود آمده است و می‌آید.

با این‌همه این پرسش همچنان باقی است که آیا خنده زیانبار و ویرانگر است یا سودمند و سازنده؟ پاسخ درست این پرسش را باز هم در سخنان برگسون می‌توان یافت: وی که از سویی - چنانکه دیدیم - دیدن شخصیت‌های مضحک در تئاتر یا در دیگر آثار طنزآمیز را برای هر عضو جامعه در بردارنده این پیام می‌داند که اگر پای از

دایرهٔ هنجارهای پذیرفته شدهٔ جامعه بیرون نهد در معرض خندهٔ دیگران قرار خواهد گرفت، از سویی دیگر دربارهٔ انگیزه‌ها و نتایج خنده با احتیاط سخن می‌گوید. به نظر وی خنده معمولاً با لاقیدی و بی‌احساسی همراه است و برای آنکه بتوانیم بخندیم، باید دل را با نوعی بیهوشی موقت، از احساسات و عواطف خالی کنیم و خود را در لاقیدی قرار دهیم (6/p.3)، زیرا به گفتهٔ وی «خنده دشمنی بزرگتر از احساسات و عواطف ندارد» (6/p.3)، به نظر وی نمی‌شود به کسی خندید و در همان حال برایش دلسوزی کرد. به این‌گونه پیداست خنده‌ای که با زدودن عواطفی همچون مهربانی و نرعدوستی و ترحم و امثال آنها ایجاد می‌شود تا چه اندازه در مواردی می‌تواند آزاردهنده، بیرحمانه و غیرمنصفانه باشد. پس این سخن برگسون کاملاً درست است که می‌گوید: «بی‌شک خنده کاری سودمند به عهده دارد، اما از این سودمندی نمی‌توان نتیجه گرفت که خنده همیشه درست به هدف اصابت می‌کند یا از اندیشه‌ای خیرخواهانه یا حتی عادلانه سرچشمه می‌گیرد.» (9/p.93).

نتیجه‌گیری

تردید نیست که شوخی و خنده اگر برای به ریشخند گرفتن و تحقیر دیگران صورت پذیرد کاری ویرانگر و نارواست. این حقیقت نیز گفتنی است که اگر در جامعه‌ای مردم، بی‌اعتنا به همهٔ مسؤولیتهای جدی زندگی، همهٔ وقت خود را صرف شوخی کردن و خندیدن کنند، جامعهٔ سالمی نخواهند داشت و به گفتهٔ میشل وینی (Michel Viegnes)، جامعهٔ آنان در نهایت آسایشگاه بزرگی برای دیوانگان می‌تواند بود.

با این همه این حقیقت را نیز انکار نمی‌توان کرد که اگر از جامعه‌ای خنده، برادر رازدار، پردهٔ پوشش و لبخند رخت بریندد آن جامعه دیگر جامعه‌ای انسانی نخواهد بود. با آنچه گذشت ناگفته پیداست که روا یا ناروا بودن خنده به انگیزه‌ها و نتایج آن باز بسته است و بر این اساس خندهٔ برخاسته از شوخی‌ها و مظایبه‌ها و نمایشنامه‌های هنرمندانه‌ای که «آزار کسش در پی نیست» و غالباً درسی سودمند نیز در بردارد نباید با خنده‌های بدخواهانه و یا خنده‌هایی که از ولنگاری و بی‌مسؤولیتی سرچشمه می‌گیرد یکسان پنداشت و از آنجا که این خنده زاییدهٔ خردورزی صاحبان ذوق و اندیشه از سویی و نتیجهٔ حسن دریافت و نکته‌یابی مخاطبان آنان از سویی دیگر است به هیچ روی آن را برخاسته از بی‌خردی نمی‌توان شمرد.

بی‌نوشت

- ۱- آن شعار لاتینی این است: *Castigat redendo mores*
- ۲- نام کمدی مأخوذ از واژه یونانی کمدیا (*Comedia*) است که خود صورت تغییر یافته‌ی واژه کوموس (*Comos*) است. کوموس جشنی بوده است همراه با رقص و آواز و حرکات خنده‌آور که در یونان باستان برای بزرگداشت خدایان باروری برپا می‌شده است. (ر.ک / ج ۲، ص ۱۱۶۱).
- ۳- ارسطو فیلسوف یونانی (۳۸۴-۳۲۳ ق. م) کمدی را در کنار تراژدی و حماسه، یکی از انواع مهم ادبی می‌داند و آن را تقلید اعمالی می‌شمارد که ریشخند و استهزا را سبب می‌شود، اما گزندی به کسی نمی‌رساند (همان).

منابع

- ۱- انوشه، حسن. *فرهنگنامه ادبی فارسی، دانشنامه ادب فارسی*، جلد دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. *شاهنامه* (۹ جلدی)، چاپ سوم (از روی چاپ مسکوک)، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۵.
- ۳- مولانا، جلال الدین رومی. *کلیات شمس تبریزی*، چاپ اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶.
- ۴- ناصرخسرو قبادیانی. *دیوان*، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- 5- Baudelaire, Charles. *Curiosites Esthetiques in Oeuvre complete*, Pleiade, Paris, 1961.
- 6- Bergson, Henri. *Le Rire, P.U.F.*, Paris, 1978.
- 7- Laffont, Bompiani. *Dictionnaire des oeuvres*. C.E.DE. Paris, 1968.
- 8- Lemaitre, Henri. *Dictionnaire de la litterature francaise*, Bordas, Paris, 1985.
- 9- Viegnes, Michel. *Le theatre, Problematiques essentielles*. Hatier, Collection "Profil litterature", Paris, 1992.
- 10- Yaiche, Francis. *400 citations expliquees*, Hatier, Collection "Profil Formation", Paris, 1986.